

چند شعر از اکبر یگانه

مرزها

در نوجوانی
وقتی نهال یاس سپید
را بر باغچه خانه ام نشاندم

هرگز باور
نداشتم روزی
از پشت مرزهای نامرئی
به گل نشستن آنها را ببینم

و در حسرت
بوئیدن آنها
حتی به پرندگان مهاجر
که هر سال به آشیانه های خود باز میگردند
رشگ برم.

۱ مای ۲۰۱۰

بیاد پنج گل سرخ :

در خواب دیدم
ترا فرزند در دستت
مشتی شکلات، باچشم های باز

ولبخندی بر لب
نظاره می کردی
شاگردان مدرسه ات را

و در کنارت فرهاد را
که در مشتت بزر گندم را
بر زمین های کردستان میافشاند

در میان مهدی و شیرین
علی ایستاده بود
با دهانی آواز خوان

در آخرین لحظه زندگی
همراه با صدای گلوله ها
آواز کردی آنها
مهدی رابه وجد آورده بود.

بهار آمد بیدار شویم

دیدی چگونه بنفشه ها
درکنار جویباران
از خواب بیدار شدن؟

دیدی چگونه چشمه ها
از زیر برف ها
روان شدن؟

دیدی چگونه پرندگان
بر شاخه ها
آواز عشق میخوانند؟

دیدی چگونه ماهی یان
بر سطح آب
به رقص در آمدن؟

دیدی چگونه شکوفه ها
بر درختان
نمایان شدن؟

دیدی چگونه بهار
با تمام زیباییش
دو باره متولد شد؟

اینک نوبت توست
با تمام انرژی
بهار را جشن بگیری
وزمستان را بفراموشی سپاری.

۱۵ مارس ۲۰۱۰

آرزو

در آرزوهای نهفته ام
و در رویا های گذشته ام
او بود که نا خواسته می آمد
و من او را در خیالم جستجو می کردم
اما هرگز باور نداشتم
روزی رویایم به حقیقت پیوندد
و در پائیز عمرم
با همه رنگهای تیره اش
او هم چو پروانه ای سبک بال آمد
لحظه ای نشست
تو گوئی که بنفشه های زندگییم از نوجوانه زد.

۷ نوامبر ۲۰۰۹

انتظار

از پشت پرده تور
پنجره خانه ام
نم نم باران را

بر کاج پیر
نگاه میکردم.

کاج خورشید را
در افق
دو نیمه کرده بود.

و رنگین کمانی
رنگ پریده
بر آسمان سربی
خودنمایی میکرد.

کلاغی مصطرب
بر آخرین شاخه کاج
بر آشیانه نشسته بود.

خورشید
با رنگی پریده
آهسته در
مغاک افق
فرو می نشست.

آسمان
هم کم کم
به رنگ کلاغ درآمد.

و من
با نگاهی مات
مثل هر روز

اما
منتظر
در پشت پنجره ایستاده ام.

۲۷ مای ۲۰۱۰

معشوقه

وقتی در خواب
معشوقه ات را پیدا میکنی

واو را در کویری
که در انتهای زمین است می بینی

سراسیمه

از خواب بیدار میشوی

تمام بدنت

در عرقی سرد

که بوی مرگ و زندگی میدهد

وتو در این

خواب کوتاه

می فهمی که عشق چیست

وتو چقدر از او دور هستی

کفش و کلاه میکنی

کوله پشتی ت خالی

اما چنان سنگین

بردوش میگیری

کمرت را

با احتیاط راست میکنی که مبادا

مهره های آن بشکند

کفشهایت

با آنکه بزرگ هستند

پاهایت رامیفشارند

و کلاهت

که اندازه سرت است

چشمهایت را میپوشاند

اما

تو تصمیم گرفته ای

از این کویر

که انتهایی در آن نیست بگذری

آسمان سیاه

خورشید در پهنه آن

زمین سوزان

هم چون یخهای قطب شمال

ومیکشند

تورا پاهای خسته ات

و قلب تو

با آنکه از عشق میسوزد

خونش از سرما یخ زده

وقندیلهای آن

در تمام رگهای

بدنت به دار آویخته شده

وتو

مورچه وار

در این سیاهی
که خورشید میدرخشد
به راهت ادامه میدهی
و چشمهایت
از پشت کلاهت
راه را پیدا میکند
و کوله پشتی ت
سبکتر میشود
و تودر راه
کمرت راست و استوار میشود
و معشوقه ات
آنقدر جوان میشود
که او را در گهواره می بینی
و چشمهایت
دیگر از نور زیاد به خواب نمی رود
و در سایه روشن ظهر
که خورشید
در مغاک زمین فرو میرود
توبر شعاع نور
به راهت ادامه میدهی.

۲۰ اگوست ۲۰۱۰

طرح

وقتی در کلاس طراحی نشستم
معلم زمان همچون مادری مهربان
گرفتن درست قلم در دست را
و سایه زدن بر کاغذ را به ما آموخت
و چگونه ترسیم کردن دایره های منظم را نشان داد
مداد را بر مرکز کاغذ قرار دادم
دایره هایم در یکدیگر سوار شدن
و رحم استوانه ای شکل را بوجود آوردند
که من در میان آن با هر ضربه ای شناور شدم
چشم هایم از من جدا شدن
و طپش قلبم را میدیدم
که چگونه گلبول های قرمز مرا
که خسته و با رنگی تیره در قلبم میریخت
با احتیاط تمام به شش هایم پمپ میکرد
شش هایم با آغوشی باز آنها را در بر میگرفتند
و با عشق به آنها رنگ سرخ جوانی می بخشید
و با مهربانی راهی تمام رگهای بدنم میکرد

با اولین طپش قلبم
مغزم سرخ شد
عشقی در تمام سلولهای من جاری گردید
که من عاشق شدم
عاشق دریا کوه جنگل و همه هستی
چشم هایم صدای شنیدن
و رحم استوانه شکل دو باره دایره شد
و دایره ها به سرعت باز شدن
و در رحم مداد جای گرفتند
معلم صبور زمان
با لبخندی گفت زمانت به سر رسیده
و من هنوز تازه مداد را
بر مرکز کاغذ قرار داده بودم.

۳ سپتامبر ۲۰۱۰

یاس خانه ی پدری

تقدیم به تمام مادران مبارز

وقتی
یاس پیر خانه ی پدری
برای آخرین بار
به گل نشست
آنقدر گل داده بود
که تمام شاخه هایش
یک دست سپید و خم شده بود.
به یاده حرف مادر افتادم
همیشه میگفت
وقتی تودنیا آمدی
یاس جوان ما هم
برای اولین بار غرق گل شد.
مادر میگفت
نهال یاس
بهترین هدیه ازدواجم
از طرف
بهترین دوستم بود
او با من
وارد این خانه شد.
و قد می کشید
گل میداد
من هم
پنچ بار

به گل نشسته ام.
هر وقت
از پشت پنجره
مادر را میدیدم
که چگونه
به او
آب میدهد
و برگهای خشکش را
از او
جدا میکند
چگونه
با او
درد دل میکند
اگر کسی
آنها را نبیند
فکر میکند
زنی
با معشوقه اش
راز و نیاز میکند.
او
سنگ صبور مادر بود
و رازهای او را
در تک تک
شاخه هایش
نهان کرده بود.

مادر
اعتقاد داشت
کسی یا قدرتی هست
ولی
عقیده اش را
نه به ما
پسرها تحمیل میکرد
نه به دختر هایش.
وقتی
من و برادرم بزرگتر شدیم
و ما رادعوت
به
جشن ختنه سوران
کسی میکردند
همیشه
مادر
با شرمندگی خاص خود
از ما مغذرت میخواست

می گفت
آن موقع جوان بودم
من حق نداشتم
اجازه دهم
تا شما را ختنه کنند.
همانطور
که حق ندارم
عقیده ام
را به شما تحمیل کنم.
مادر
تا زنده بود
پیش همه کس
میگفت از این شرمندگی.

سالها سپری شد
برادر بزرگم
در زندان شاه
تیرباران شد.

مادر
ساعت ها
با درخت یاس
درد دل میکرد.
موهایش
به یکباره
همرنگ گلهای یاس شد.

سالهای ۵۵ به بعد
مادر
همراه دیگر مادران
ماهها
در صف اول هراعتراض شد
انقلاب شد
مادر
خوشحال
اما
خوشحالیش کوتاه بود.
باز هم
زندان
شکنجه و
آعدام
از نوع
اسلامی اش
مادر

این بار
آواره
شهرها شد
هر کدام
از بچه هایش
در شهری اسیر
داغ
دختر همره داماد
طاقتش راطاق کرد.
در زمستانی سرد
مارا
تنها گذاشت.
یاس پیر
یکبار دیگر
آنچنان غرق در گل شد
اما
همراه با گل‌هایش خشک شد.
عکس او
همراه
عکس
مادر
خواهرو
داماد
روی دیوارهای خانه
یاکه
برروی طاقچه های هر اطاق
زنده هستند با ما هم زمان.

۱۳ یولی ۲۰۱۰

کره زمین

کره من
که درختانش
همیشه در آتش میسوزد
ومیوه هایش
بوی کباب گوشت انسانها را میدهد
ومن با پاهای
به اندازه دانه های کتان
که قناری های وحشی
آنها راخرد میکنند
در پس آن جنگل آتش
دنبال اسب سپید خوشبختی میگردم

که هزاران سال نوری از من دور اند
و در راه
انیشن را می بینم با زبانی آویزان
و موهای سپید
که دیگر از سپیدی به نور تبدیل شده اند
و بر روی
جدول مندلیف
با خود شطرنج بازی میکند
و بمب های تفکرش
ژاپن را ویران میکند
و کالیله
در نمایشی از برشت
نقش پاپ را بازی میکند
تا ثابت کند
که خورشید دور زمین میگرد
و او با ما
با چنگیزخان
بر سر خاوره میانه چانه میزند
و تو
هنوز در تخیلیت
در تخت جمشید از سربازان پارسی
سان می بینی.

۲۰ اگوست ۲۰۱۰

فریاد

تقدیم به تمام جانبختگان راه سوسیالیست

ما در کجای جهان ایستاده ایم
با دستان بسته
که مینویسیم بر تمام دیوارهای جهان
آزادی برابری
برای تمام
انسانهای جهان
ما در کجای جهان ایستاده ایم
با پاهای شکسته
که می پیمائیم
تمام جاده ها و خیابانهای جهان را
با خواست صلح و دنیائی خالی از اسلحه
ما در کجای جهان ایستاده ایم

با چشم های بسته
به تصویر میکشیم
زندان شکنجه تجاوز و اعدام را
ما در کجای جهان ایستاده ایم
با دهانی بسته
فریاد میکنیم
با تمام نیرو
کار نان مسکن برای همه.

۱ آوریل ۲۰۱۰

تواب

تقدیم به تمام توابهای با وجدان؟

وقتی درخت گیلاس
با نفرت و ترحم ترا نگاه کرد
کفشهایت چنان
فشاری بر پاهایت آوردند
که استخوانهای
انگشتانت شکسته شد
و خون از هر سو روان
دستهای خود را
در پشتت در یکدیگر حل کرد
لبهایت از خشگی
تکه تکه میشدن
و خون در آنها دلمه می بست
وزباننت خود را
تا بی انتها به عقب برده بود
که دیگر نمیتوانستی
حتی نفس بکشی
شش هایت
سعی میکردند
تا اکسیژن را
درخونت نریزند
و قلبت
هر چند ثانیه
از طپش باز میماند
تا خون را به مغزت نرساند
چشمهایت

از پس چشم بند
وقتی پای درخت گیلان را
نگاه کرد
کوهی از دمپائی های را نظاره کرد
که پاهای نامرئی را
نوازش میکردند.

۲۴ اگوست ۲۰۱۰